گفت‌وگو

هراسی به گستره ادبیات روسی

نگاهی به ادبیات سده بیستم روسیه و علل افول آن در گفت‌وگو با آبتین گلکار، مترجم ادبیات روس

مجید خاکپور| سده نوزدهم دوره طلایی ادبیات روسیه بود، دوره‌ای که می‌شود گفت با پوشکین آغاز شد و با گوگول، گانچاروف، لرمانتوف و تورگنیف ادامه پیدا کرد و با داستایفسکی، تالستوی و چخوف به اوج خود رسید. این ادبیات دنیا را تحت تأثیر خود قرار داد و هنوز که هنوز است بسیاری از نویسندگان، روان‌کاوان و فیلسوفان به آثار این نویسندگان ارجاع می‌دهند. فروید، نیچه، سارتر، کامو، همینگوی و فاکنر فقط تعدادی از شخصیت‌های بزرگی هستند که تحت تأثیر آثار داستایفسکی قرار گرفته‌اند. «جنگ و صلح» کتابی است که اکثر بخواهند به رمانی درباره جنگ رجوع و فریب بدهند. آن را سنگ محک می‌کنند و مثلا می‌گویند «پرهنه‌ها و مردها» جنگ و صلح آمریکایی است. بسیار یار به داستان کوتاه «اندوه» یا نمایشنامه‌های «سه خواهر» یا «مرغ دریایی» یا «باغ آلبالو» می‌چوفد. نیز رجوع شده یا بر اساس آن‌ها تئاترها روی صحنه رفته است. اما این ادبیات در سده بعدی رو به افول می‌گذارد و هر چند آتش آن کاملا خاموش و سرد نمی‌شود، آنچه در قرن بیستم خلق می‌شود دیگر از حرارت و تأثیر را ندارد. استالین با خوف و خفقانی که به وجود آورد، باعث شد برخی از نویسندگان مستقل و منتقد حکومت مانند الکساندر سولژنیتسین و جوزف برودسکی پس از اینکه به اردوگاه‌های کار اجباری فرستاده شدند، مجبور به ترک کشورشان شوند. برخی دیگر مانند ایساک بابل سکوت اختیار کنند و سده‌ای دیگر همه به امید روزهای بهتر و آینده مجهول برای کشوی میزشان بنویسند. از نویسندگان حکومتی نیز آبی برای ادبیات گرم نشد و کمابیش لغزی ماندگار نماند. با آبتین گلکار، مترجم ادبیات روس و عضو هیئت علمی دانشگاه تربیت مدرس، که چندی پیش برای حضور در نشستی درباره ادبیات امروز روسیه به مشهد آمده بود، گفت‌وگویی کرد مایم درباره ادبیات سده بیستم روسیه، علل افول آن و آنچه در دوره حکومت تزالیتر استالین بر سر ادبیات و نویسندگان این کشور آمد.

● یکی از موضوعات مطرح درباره ادبیات روسیه این است که چرا ادبیات سده ۱۹ این کشور در سده ۲۰ افول می‌کند. چه اتفاقاتی باعث شد که دوره طلایی ادبیات روسیه ادامه پیدا نکند؟

اوج شهرت ادبیات روسیه به خاطر مکتب رئالیسم است و بزرگ‌ترین نویسنده‌هایی که ما از ادبیات روس می‌شناسیم در همین مکتب فعال بوده‌اند. معمولا این مکتب‌های ادبی با یکی دو دهه تأخیر به روسیه می‌رسیدند و تأثیر خودشان را می‌گذاشتند. روسیه در این موارد بیشتر دنباله‌رو ادبیات اروپا بود. درمورد سمبولیسم هم همین اتفاق افتاد. در اواخر سده ۱۹ و اوایل سده ۲۰ دوره رئالیسم دیگر تقریبا به سر رسیده بود. سمبولیست‌ها در اروپا و در خود روسیه روی کار آمده بودند و کم‌کم با می‌گرفتند و می‌توانیم بگوییم مبارزه‌ای بود بین وفاداران به مکتب رئالیسم و نوگرایانی با گرایش‌های آوانگارد، از جمله سمبولیست‌ها، یعنی یک مقداری افت ادبیات رئالیستی روس به این علت بود که دیگر شاید به لوازم عمرش رسیده بود و داشت جایش را می‌داد به جریان‌های آوانگارد‌تر.

● نقش انقلاب اکتبر در این میان چه بود؟

انقلاب روسیه تأثیرگذار و تحول اجتماعی خیلی مهمی بود که هر دوی این جریان‌ها را قطع کرد. جریان آوانگارد را که کلا قلع و قمع و سعی کرد جریان رئالیستی را به مبارزه جدیدی بیندازد به اسم رئالیسم سوسیالیستی که به عقیده من خیلی هم ارتباطی به رئالیسم ندارد و فقط یکی از اجزای رئالیسم را که واقع‌گرایی باشد گرفته‌اند. به همین علت از آن بزرگانی که در سده ۱۹ می‌شناسیم دیگر خبری نیست. البته در ادبیات دیگر کشورهای اروپایی هم این افت تا اندازه‌ای به چشم می‌خورد. ما در فرانسه هم شاید دیگر نویسنده‌ای مثل بالزاک و ویکتور هوگو نداشتیم و نداریم.

● در فرانسه سارتر، کامو، دوبووار، کاری و تعداد دیگری نویسنده مطرح داریم. در روسیه هم شخصیت‌هایی در این اندازه ظهور کردند؟

بله، در روسیه هم در این حد اگر بخواهیم بگوییم، بولگاکف و شولوخف و پاسترناک را در سده بیستم داریم ولی فضای ادبی به هر حال عوض می‌شود. بعضی از این نویسنده‌ها به علت سانسور و اینکه حکومت خیلی با آن‌ها میانه خوشی نداشت و اجازه چاپ آثارشان را نمی‌داد، در روسیه معروف نشدند. بعضی نویسنده‌ها را داریم که آثارشان یا در مهاجرت نوشته شده بود که کسی نمی‌شناخته، یا دست‌نویس‌هایی بوده است که تازه دارد کشف می‌شود. تعداد دیگری نیز هستند که آثار بزرگی هم نوشته‌اند مانند شولوخف یا رمان «دُن آرام». این اثر شاید یا اثر بزرگ سده ۱۹ روسیه برابری کند، ولی یک حس نوستالژیک به ادبیات کلاسیک داریم که شاید به خاطر آن شولوخف را پایین‌تر از بقیه در نظر می‌گیریم، هرطور که خیلی‌ها سارتر و کامو را در جایگاه پایین‌تری از ویکتور هوگو قرار می‌دهند. این مقداری برمی‌گردد به اینکه برای مدگذاری نویسنده و اثرش و تثبیت آن در جامعه و سلیقه فرهنگی یک جامعه، نیاز به زمان است. هر چه زمان بیشتری بگذرد، بیشتر معلوم می‌شود که یک نویسنده بزرگ بوده است و هنوز آثارش خوانده می‌شود یا نه. خیلی از نویسنده‌ها در دوره حیاتشان ممکن است شهرتی بیشتر از داستایفسکی داشته، اما ۱۰ سال پس از مرگشان فراموش شده‌اند.

● رئالیسم سوسیالیستی و حکومت استالین چه تأثیری روی نویسندگان آن دوره و جریان ادبیات روسیه گذاشت؟

متأسفانه تأثیری خیلی منفی بر جریان ادبی آن کشور گذاشت؛ یعنی دخالت‌ها و فشارهای حکومت بر ادبیات و هنر در روسیه کم‌نظیر است و فکر نمی‌کنم کشور دیگری باشد که این اندازه از دخالت و فشار حکومت را بر ادبیات و هنر در آن شاهد بوده باشیم. در آن دوره نویسندگان و هنرمندان چند راه بیشتر نداشتند: یا مهاجرت کنند، که در آن صورت بار تأثیر ادبی‌شان را از دست می‌دادند (کمتر نویسنده‌ای هست که در مهاجرت بتواند به شهرتی که در کشور خودش داشته است دست پیدا کند. تک و توک نمونه‌هایی داریم مانند ناباکوف که توانست خودش را وفق بدهد و به زبان انگلیسی هم آثاری در همان حد و اندازه و شاید بالاتر پدید بیاورد)، عده‌ای دیگر مجبور شدند آثارشان را به قول خودشان برای کشوی میزشان بنویسند و امیدی به چاپ آن نداشتند و فقط امیدوار بودند با تغییر شرایط و حتی بعد از مرگشان به چاپ برسد. این‌ها معمولا به سختی امرار معاش می‌کردند، چون تنها راه درآمدشان چاپ آثارشان بود. خیلی‌هایشان مجبور بودند یا به ترجمه روی بیاورند، یا نوشتن نقد ادبی، یا نوشتن با اسم مستعار و راه‌هایی غیر از نویسندگی اصلی‌شان و این به قوه خلاق نویسندگی‌شان ضرر می‌زد. نویسنده‌هایی هم داشتیم که مورد توجه و حمایت حکومت بودند و آثارشان در شمارگان‌های میلیونی چاپ می‌شد، اما حقیقتش این است که حالا که دارم فکر می‌کنم حتی نام یک اثر درخور از آن‌ها به ذهنم نمی‌رسد. خیلی از آثار هم بودند که حکومت با سانسور اجازه انتشارشان را می‌داد. آثار ارزنده‌ای که بدون سانسور در دوره استالین چاپ شده باشد نیست یا اگر باشد انگشت‌شمار است. در آن دوره نهادی داشتند به نام اتحادیه نویسندگان که اعضای آن به کل جریان ادبی کشور خط می‌دادند و تعیین می‌کردند نویسنده باید چطور بنویسد، درباره چه موضوع‌هایی بنویسد و به چه شکلی بنویسد، و عملا نویسنده‌های جدید اگر می‌خواستند آثارشان به چاپ برسد باید در این چهارچوب حرکت می‌کردند.

● واکنش نویسنده‌ها در برابر حکومت استالین چه بود؟ به چه صورت مقابله یا از همراهی خودداری می‌کردند؟

مسئله این است که از بیشتر کسانی که حمایت می‌کردند نامی باقی نیست و خیلی که است نویسنده‌ای که واقعا و قلبا به آرمان‌های حزب کمونیست اعتقاد و امروزه آثارش خوانده داشته باشد. عده‌ای هم هستند که نامشان در تاریخ ادبیات روسیه به خاطر سرکوب نویسنده‌های دیگر باقی مانده است، مثل الکساندر فادیف. در بین نویسنده‌های مخالف که مخالفت‌هایشان درجاتی داشت، عده‌ای واقعیت‌هایی را می‌نوشتند، حتی ممکن بود قلبا هم حکومت شوروی را قبول داشته باشند اما به هر حال، از کاستی‌هایی که می‌دیدند نمی‌گفتند. نمونه‌اش باز همان شولوخف که در «دُن آرام»ش که درباره جنگ داخلی روسیه است، هم فجایعی را توصیف کرده است که ارتش سفید یا ارتش تزاری به بار می‌آورد و هم فجایع ارتش سرخ را. البته هنگام انتشار کتاب در شوروی، قسمت‌های ارتش سرخ حذف می‌شد. بعضی نویسنده‌های دیگر را داشتیم که حکومت تحملشان می‌کرد یا احساس می‌کرد سرکوبشان هزینه بیشتری برایش دارد و ارزش ندارد مزاحمتی برایشان ایجاد کند که این‌ها را ترجمه و فعالیت‌های ادبی دیگر روزگارشان را می‌گذراندند. عده زیادی هم بودند که قربانی شدند و در اردوگاه کار اجباری از بین رفتند یا اعدام شدند یا سال‌ها زندانی بودند.

● به اردوگاه کار اجباری اشاره کردید. نویسنده‌های مثل سولژنیتسین به اردوگاه کار اجباری فرستاده می‌شود و بر اساس این تجربه، رمان معروفش «یک روز از زندگی ایوان دنیسوویچ» را می‌نویسد. گویا آثاری از این دست که جایی گفته بودید جزو ژانر اردوگاهی هستند، در آن دوره اجازه انتشار پیدا نمی‌کرده‌اند. نویسندگان چطور مردم را از وجود چنین مکان‌هایی و آنچه در آن‌ها می‌گذشت باخبر می‌کردند؟

در دوره خیلی کوتاهی بعد از مرگ استالین و روی کار آمدن خورشچف واقعا آثاری از این دست منتشر شد. همین «یک روز از زندگی ایوان دنیسوویچ» واقعا در شوروی منتشر شد، در حالی که غربی‌ها باور نمی‌کردند چنین کتابی در آنجا اجازه انتشار پیدا کند. ولی دوره خیلی کوتاهی بود و شاید دو سه کتاب به این شکل درباره مسائل اردوگاه‌ها به چاپ رسید. بقیه آثاری را که در مورد تجربیات نویسندگانی بود که در اردوگاه‌ها بودند یا به خارج از کشور می‌فرستادند که آنجا چاپ شود -مانند کتاب دیگر سولژنیتسین، «مجمع‌الجزایر گولاگ» - یا اینکه دست‌نویس می‌ماند تا اواخر دوره شوروی و دوره آزادی بیان گورباچف.

● سولژنیتسین جایی در «مجمع‌الجزایر گولاگ» از کورکی به بدی یاد می‌کند و می‌گوید این نویسنده‌ای بود که آمد و چهره خوب و البته دروغینی از اردوگاه‌ها نشان داد. ظاهرا کورکی کول ستاره‌یویی را خورده بود که برایش چیده بودند. این فریب نویسندگان از طرف حکومت، سیستماتیک انجام می‌شد؟

این فقط در مورد گورکی صدق می‌کند. گورکی شخصیت بسیار عجیب و پر از تناقضی است. شاید اولین نویسنده وفادار به آرمان‌های انقلاب شوروی بود که در همان یکی دو سال اول وقتی دید انقلاب دارد به چه سمتی می‌رود، راهش را جدا کرد. نویسنده بسیار شناخته‌شده‌ای بود. به قول خود انقلابیون شوروی، مرغ طوفان انقلابشان بود. ولی رومانه‌ای داشت که در آن از اعمال بولشویک‌ها و خون‌ریزی‌هایی که اطرافش می‌دید خیلی انتقاد می‌کرد، در حدی که حتی این مرغ طوفان را هم تحمل نکرد و رومانه‌اش را بستند و گورکی تقریبا باجبار مهاجرت کرد و به ایتالیا رفت و سال‌ها آنجا بود. هنگامی که استالین می‌خواست اتحادیه نویسندگان را با شکل و شمایل مورد نظر خودش راه‌اندازی کند باید نویسنده‌ای را برای رهبری آن پیدا می‌کردند که وجهه و اعتباری پیش همه نویسندگان داشته باشد و حرفش را بخوانند. به گورکی تصویر ساختگی نشان دادند. او را بردند به یکی از اردوگاه‌ها و اعضای کاگ.ب. را به جای زندانیان نشانش دادند که همه لباس‌های تمیز داشتند و راضی بودند. با تعداد زیادی نامه را اعضای کاگ.ب. به اسم مردم عادی برای او می‌فرستادند که تو را به خدا برگرد و به وجود شما نیاز داریم. واقعا گولش زدند. افتاد توی دام و سردمدار جریان رئالیسم سوسیالیستی را به عهده گرفت که خیلی جاها نمی‌توانست از آن خارج شود. در این زمینه خاطرات منفی زیادی درباره‌اش هست و این به هر حال سرنوشت غم‌بار یک روش فکر است در آن دوره. ضمن اینکه تا جایی که زورش می‌رسید خیلی از نویسندگان و روشن‌فکران را از سرکوب حکومت نجات می‌داد.

● رویکرد جهانی به نویسندگان روس مورد حمایت یا تأیید حکومت استالین چه بود؟ مثلا شولوخف در رمان «زمین نو آباد» از کلنتسن روسوکنایبان قزوندمی‌کوید. چطور به چنین نویسنده‌ای نوبل می‌دهند؟

نویسنده‌های طرف‌دار حکومت معمولا در حد و اندازه‌ای نبودند که در سطح جهانی معروف شوند. من شولوخف را جزو این دسته نمی‌گذارم. «دُن آرام» رمانی صددرصد در تمجید از حکومت شوروی نیست، برخلاف «زمین نو آباد» که شاید نکته منفی کلزنامه‌اش باشد، به غیر از شولوخف، همه نویسندگان روسی که نوبل گرفتند منتقد حکومت بوده‌اند. ایوان بونین است که نویسنده مهاجر است و در فهرست نوبل اصلا علیت ندارد و نوشته است فاقد تابعیت. سولژنیتسین، بردوسکی و پاسترناک هم مخالف حکومت هستند و نوبل می‌گیرند. یک شولوخف می‌ماند که او هم بینابینی است و به نظرم شایسته نوبل بود. شاید آثار برخی نویسندگان به زور حکومت شوروی در کشورهای سوسیالیستی چاپ شده باشد، ولی همان طور که اسم هیچ یک از این افراد در ایران باقی نمانده، آثارشان ماندگار نبوده است.

● در نقطه مقابل، نویسندگانی که در آن دوره نوبل گرفتند به شدت به سبب موضع منتقدانه‌شان و دادن نوبل به آن‌ها با رویکردی سیاسی بود؟

روس‌هایی که جایزه نوبل را گرفتند به نظر من شایستگی‌اش را داشتند. ولی این هم درست است که در غرب به نویسنده‌های سرکوب‌شده خیلی بیشتر مورد توجه بودند و گاهی از بعضی نویسنده‌هایی که خیلی صابون حکومت شوروی به تنشان نخورده بود مطرح‌تر شدند. مثلا ماندلشتام ارزش ادبی‌اش را داشت ولی نویسنده‌ای چون بوریس پاسترناک اگرچه شاید در مقایسه با غول‌های مطرح درجه ۲ به حساب می‌آمد، در غرب خیلی به او توجه می‌شد. نمونه دیگر، ایساک بابل است.

● نویسندگان دوره خفقان استالین با نوشته‌ها و آثارشان چقدر توانستند در فروپاشی شوروی تأثیرگذار باشند؟

به نظر من این گونه تحولات اجتماعی به این‌ها نیاز نداشته شدن چیزهای روی یکدیگر است. ریشه‌های انقلاب ۱۹۱۷ را قاعدتا باید از ابتدای سده ۱۹ پی گرفت که نویسندگان مرتب در معضرات رژیم تزاری می‌نوشتند. همراه با آن عوامل اجتماعی و هنرهای دیگر و فعالیت روشن‌فکران و مردم روی هم اینا شته می‌شود و در نهایت به انجامی رسد. ادبیات قسمتی از این جریان را به عهده دارد. تمام نوشته‌های حتی جایی‌شده از نویسندگان مخالف، در نهایت فضای اجتماعی و روحی‌ای ایجاد می‌کند که نتیجه‌اش در درازمدت یا کوتاه‌مدت همین تحول اجتماعی خواهد بود.

● پس از فروپاشی شوروی، وضعیت ادبیات روسیه در مقایسه با دوران کمونیسم و نیز در مقایسه با کشورهای دیگر چطور است؟

بعد از فروپاشی، دوره‌ای به دلیل شرایط اجتماعی و اقتصادی، ادبیاتشان مقداری افول کرده بود؛ یعنی واقعا نویسنده مطرحی نداشتند که در بازار اروپا جایگاهی داشته باشد. ولی الان به خصوص از سال ۲۰۱۰ به این طرف اوضاعشان خیلی بهتر شده است و نویسندگانی دارند که آثارشان به طور مرتب ترجمه می‌شود. جایزه‌های ادبی‌ای که در خود روسیه برگزار می‌شود می‌تواند خیلی مهم باشد و مترجمان زیادی هستند که مترجمد این‌اند ببینند در فلان جایزه ادبی چه کسی جایزه می‌گیرد تا بروند آثارش را ترجمه کنند.

● الان وضعیت سانسور در روسیه چطور است؟

سانسور به آن صورت تقریبا وجود ندارد و من حتی کتاب‌هایی دیده‌ام که شخص پوتین در آن‌ها آشکارا مسخره می‌شود. اگر هم سانسوری باشد، من خیلی در جریانش نیستم. در بحث حمایت چرا، حکومت از آثاری حمایت می‌کند که با سیاست‌های خودش و به‌ویژه سیاست‌های خارجی‌اش هم‌راه باشد. مثلا در مورد نوشتن از حوادث چچن، خیلی نهی نمی‌کنند، اما حمایت هم نمی‌کنند. ●

هوای تازه

توجه شهرداری مشهد به خوش‌نویسی

فهیمه هوشمند، هنرمند خوش‌نویس، از ضرورت حضور این رشته در شهر می‌گوید

شکیبا افشارمرادا فهیمه هوشمند، هنرمند فعال در حوزه خوش‌نویسی، بیش از ۳سال است که فراگرفتن این هنر را آغاز کرده. اما توانسته است با توجه به علاقه‌اش خیلی زود در این زمینه پیشرفت کند و طی ۳سال مدرک ممتاز خود را دریافت کند. او دانش آموخته رشته مهندسی کشاورزی است، اما از دوران کودکی به واسطه خوش‌خط بودن پدربزرگ و پدرش به رشته خوش‌نویسی علاقه‌مند شده است و سرانجام بعد از ازدواج با فراهم شدن شرایط فراگیری این رشته، فعالیتش را در حوزه خوش‌نویسی آغاز می‌کند.

به گفته هوشمند، او با پشتیبانی و تشویق‌های همسرش در ابتدا یادگیری خط نستعلیق را زیر نظر مریم‌السادات موسوی آغاز کرده و در کنار آن خط کاپربلیت (خوش‌نویسی انگلیسی) را فراگرفته است.

اکنون او برای کسب مدرک قوی‌ممتاز خود در حال فراگیری خط ثلث زیر نظر محسن عبادی، یکی از استادان خوش‌نویسی مشهد است. هوشمند در دوران فعالیتش در چندین نمایشگاه گروهی نیز حضور داشته است که ازجمله آن‌ها می‌توان به نمایشگاهی با حضور هنرجویان فوق‌ممتاز مریم‌السادات موسوی، نمایشگاه «یوم‌السرور» شهرداری مشهد، نمایشگاه گروهی با محوریت اشعار استاد شفیعی کدکنی در نگارخانه همدم و نمایشگاهی به دعوت انجمن خوش‌نویسان ایران همزمان با هفته خوش‌نویسی اشاره کرد.

هوشمند این روزها به تدریس خوش‌نویسی مشغول است. اصلی‌ترین سبکی که او تدریس می‌کند، کاپربلیت است و گاهی اوقات نیز خط تحریر و نستعلیق را آموزش می‌دهد. این خوش‌نویس درباره به علاقه‌اش به سبک‌های مختلف خوش‌نویسی نیز توضیح می‌دهد: «خط نوشتار ما ساده‌شده نستعلیق است؛ از سوی دیگر ایرانی‌ها از کودکی با خط نستعلیق بیشتر علاقه دارم.» هوشمند با اشاره به اینکه در فراگیری خوش‌نویسی با بهترین استادهای مشهد کار کرده است، هدفش در این زمینه را پرداختن حرفه‌ای به حوزه نقاشی خط عنوان می‌کند. او می‌گوید اکنون مراحل پایه آموزش نقاشی خط را آغاز کرده است. هوشمند همچنین امیدوار است بتواند روزی در حوزه نقاشی‌خط یک اثر برجسته ارائه کند. این هنرمند خوش‌نویس درباره وضعیت هنر خوش‌نویسی نیز توضیح می‌دهد: «خوش‌نویسی مشهد خیلی پربار است و ما در این حوزه هنرمندان بی‌نظیری داریم، اما متأسفانه انجمن خوش‌نویسان استان آن‌گونه که باید از هنرمندان این رشته حمایت نمی‌کند.

به گفته او، این روزها تنها خود هنرمندان درجه یک خوش‌نویسی از یک‌دیگر پشتیبانی می‌کنند. هوشمند بر ضرورت پرداختن به هنر خوش‌نویسی در شهر نیز تأکید می‌کند: «خوشبختانه مدتی است که حضور آثار خوش‌نویسی در شهر پررنگ شده است و این اتفاق خیلی خوب است؛ چون زمانی که این هنر قدیمی و اصیل ایرانی جلو چشم مردم باشد، مردم بیشتر جذب آن می‌شوند.» به گفته او، اینکه شهرداری مشهد این روزها به هنر خوش‌نویسی بها می‌دهد و برای هنرمندان نمایشگاه و کارگاه آموزشی برگزار می‌کند، اتفاق بسیار ارزشمندی است که می‌تواند به رشد هرچه بیشتر هنر خوش‌نویسی کمک کند. ●

نگارستان

«شرف» در رادین

نمایشگاه فرش‌های دست‌بافت در حال انقراض با عنوان «شرف» در نگارخانه رادین برپا شده است. این نمایشگاه فرش‌هایی از روستاهایی که نابوده شده‌اند و رنگ و طرحشان به دست فراموشی سپرده شده است را در معرض دید علاقه‌مندان گذاشته است. نگارخانه رادین در بولوار سجاد، حامد جنوبی ۱۲ واقع شده است.

عکس: داود بهگام/ شهرآرا

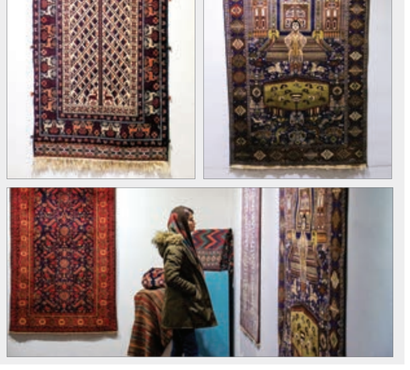

یادبود

تجسم یک تبسم

برای رضا سعیدی، بازیگر مهربان تئاتر مشهد که اجل اجازه نداد بیشتر نقش‌آفرینی کند

غلامرضا زونوزی| یکی از مفاخر مشهدی که در عرصه تئاتر، سینما و تلویزیون فعالیت داشت، مرحوم رضا سعیدی بود. او که تنها ۴۶ سال داشت، تا آخرین لحظه عمرش جلو دوربین و سر صحنه ضبط بود.

مرحوم سعیدی تازه پا به دوران نوجوانی گذاشته بود که برای بازی روی صحنه تئاتر مشهد رفت. در تئاتر مشهد بعد از بازیگری، کارگردانی هم می‌کرد. بازی در نمایش‌های رضا صابری و کارگردانی نمایش‌های نمایش‌نامه‌نویسان معتبر، همچون بهرام بیضایی از جمله فعالیت‌های شاخص او در تئاتر مشهد بود. بازی سعیدی در نمایش «مظلوم پنجم» چنان خیره‌کننده بود که داوران جشنواره تئاتر فجر او را به‌عنوان بهترین بازیگر مرد برگزیدند. قدیمی‌های اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی مشهد او را خوب به یاد دارند؛ چراکه در جوانی کارمند این اداره شده بود.

چند سال بعد، یعنی حوالی سال ۱۳۵۳، در تئاتر که اسم و رسمی پیدا کرد، وارد عرصه سینما و تلویزیون شد. بازی در فیلم‌های سینمایی به یادماندنی همچون «مارمولک» به کارگردانی کمال تبریزی و «دیوانه‌ای از قفس پرید» به کارگردانی احمدرضا معتمدی در صدر فعالیت‌های سینمایی او قرار دارد. سعید سهیلی هم که مجذوب بازی مرحوم سعیدی شده و نقش‌آفرینی و هنرنمایی او را در تئاتر مشهد دیده بود، برای بازی در فیلم سینمایی «مردی شبیه باران» (۱۳۷۵) از او دعوت به همکاری کرد. سریال «روزان» به کارگردانی ماما... شاه‌مرادی‌زاده هم از جمله سریال‌هایی است که یک فیلم‌ساز مشهدی آن را برای سیما تولید کرده و از مرحوم سعیدی برای بازی در آن سریال بهره برده است.

رضا سعیدی درست روزی که برای بازی در سریال «پوی گل‌های وحشی» سرصحنه در رامسر حضور داشت، بر اثر عارضه قلبی دار فانی را وداع گفت. نقش‌آفرینی او در سریال «ولایت عشق» ساخته مهدی فخیرزاده که به بخشی از زندگی امام هشتم(ع) می‌پرداخت، یکی از هنرنمایی‌های به‌یادماندنی او در تلویزیون بود. همکاری بعدی او با فخیرزاده در سریال «تنهاترین سردار» رقم خورد. «فرار بزرگ» ساخته محمدحسین لطیفی و «بانویی دیگر» به کارگردانی سیروس مقدم، خاطرات دیگری از این بازیگر مشهدی را برای بینندگان ماندگار کرده است.

لبخند روی سرنیس

این روزها یکی از اقدامات شهرداری مشهد برای پاسداشت مشاهیر شهر ساخت سردیس آنان توسط مجسمه‌سازان خبره کشوری بود که سردیس رضا سعیدی نیز در میان ۲۰ مجسمه ساخته‌شده قرار داشت. هاشم شفیعی که خودش در دانشکده سینما و تئاتر درس خوانده، در نخستین سمپوزیوم مجسمه‌سازی مفاخر مشهد، سردیس مرحوم رضا سعیدی را ساخته است. این مجسمه‌ساز می‌گوید برای اینکه بتواند با شخصیت مرحوم رضا سعیدی بیشتر آشنا شود و سردیسی نزدیک به شخصیت این بازیگر بسازد، با چند نفر از دوستان و آشنایان مرحوم گپ و گفت داشته است. آنچه که از همه بیشتر برای شفیعی جذاب بوده، اخلاق مرحوم سعیدی بوده که آن را در قالب یک لبخند روی سردیس پیاده کرده است: «همه دوستان و آشنایانی که با او در ارتباط بودند و من برای ساخت سردیس با آن‌ها صحبت کردم، براین باور بودند که رضا سعیدی فردی با اخلاق، مهربان و خوش‌برخورد بوده و برای اطرافیانش اخلاقی به‌یادماندنی داشته است. برای همین من سعی کردم این ویژگی شاخص را در آن لبخند کشیده‌ام شبیه به یک تبسم در چهره‌اش ایجاد کنم. این شد که هر کس سردیس را دید، برایش پذیرفتنی بود. به نظرم آنچه که باعث می‌شد او در یادها بماند و حتی در فیلم و سینما این ویژگی شاخص را در آن لبخند کشیده‌ام شبیه به یک تبسم در چهره‌اش ایجاد کنم. این شد که هر کس سردیس را دید، برایش پذیرفتنی بود. به نظرم آنچه که باعث می‌شد او در یادها بماند و حتی در فیلم و سینما عمومی و سلامت روان، مهربانی و خوش‌برخوردی بوده و برای اطرافیانش اخلاقی به‌یادماندنی داشته است. برای همین من سعی کردم